خون

خون مایعات قرمز بدن شماست.

انگشتم را بریدم و روی پیراهنم خون ریخت.

سوختن

سوزاندن چیزی به معنای آتش زدن آن است.

مقداری چوب در آتش اردوگاه سوزاندم.

سلول

سلول ، اتاق کوچکی است که فرد در آن حبس شده است.

سلول زندان بسیار کوچک بود.

حاوی بودن

حاوی چیزی به معنای داشتن آن در داخل است.

صندوق پستی حاوی نامه بود.

درست

درست به معنای صحیح بودن است.

تمام جواب های من در آزمون درست بود.

محصول

محصول غذایی است که یک کشاورز می کارد.

گندم محصولی است که نان می شود.

تقاضا

مطالبه چیزی این است که به سختی بگویید که آن را می خواهید.

کارگران خواستار پرداخت پول بیشتر بودند.

برابر

برابر بودن به معنای همانند بودن است.

هر دو دانش آموز از نظر سنی برابر هستند.

غذا دادن

تغذیه دادن یعنی غذا دادن.

مادر هر روز به برادر کودکم غذا می دهد.

سوراخ

سوراخ شکافی در چیزی است.

مرد قصد داشت به داخل سوراخ یخ بپرد.

افزایش دادن

افزایش چیزی به معنای بزرگتر یا بیشتر کردن آن است.

آنها قیمت بنزین را 15 سنت افزایش داده اند!

ارباب

مدت ها پیش ، یک ارباب مردی مسئول یک شهر بود.

ارباب شهر مهربان نبود.

مدیون بودن

بدهکاری یعنی پرداخت یا پس دادن چیزی که از دیگری دریافت کرده ایم.

من بیست دلار به او بدهکار بودم ، بنابراین به او پس دادم.

موقعیت

موقعیت نحوه قرارگیری چیزی است.

چگونه می توانید در آن وضعیت بنشینید؟

بالا بردن

بالا بردن چیزی به معنای بلند کردن آن است.

ما مجبور شدیم با هم کار کنیم تا آخرین قطعه را بالا ببریم.

مسئول

اگر شخصی مسئولیت پذیر باشد ، کارهای درست را انجام می دهد.

سعی می کنم مسئولیت پذیر باشم و پس انداز کنم.

منظره

منظره چیزیی جالب برای دیدن است.

اهرام مصر را دیدم. چه منظره ای!

نقطه

نقطه مکانی است که در آن اتفاقی می افتد.

آشپزخانه مکان خوبی برای خوردن وعده های غذایی است.

ساختار

سازه یک ساختمان است.

آنها به تازگی یک ساختمان جدید و زیبا در مرکز شهر ساخته اند

کامل

کل به معنی همه چیز است.

من کل پای را خوردم. ما دیگر نداریم

آرتور یک کشاورز مسئول بود ، و ماریا یک خانم خوب بود. اما آنها فقیر بودند. آنها به ارباب شهر بدهی زمین خود را بدهکار بودند. یک تابستان ، مزرعه آنها سوخت. یک سازه آتش گرفت و بیشتر حیوانات فرار کردند. فقط گربه ها ماندند. بنابراین آرتور و ماریا مجبور شدند بدون کمک حیوانات محصولات خود را بیاورند.

در یک روز پاییزی، ارباب پول خود را طلب کرد. آرتور پرسید که آیا ارباب می تواند صبر کند تا محصول خود را بیاورد؟

ارباب عصبانی بود. دستانش را بلند کرد و داد زد: «تا آخر هفته به من پول بده. اگر این کار را نکنید ، من پولی را که باید بپردازید افزایش می دهم. ممکن است تو را در سلول زندان بسازم. "

بنابراین آرتور و ماریا کار کردند تا جایی که خون در دستان آنها بود. چهار خط ذرت تمام کردند و به رختخواب رفتند.

اما صبح روز بعد ، هشت خط تمام شد! "ماریا ، اینجا ما در این نقطه متوقف نشدیم؟" آرتور پرسید.

"بله این درسته. و ابزارها نیز در موقعیت دیگری بودند. ”ماریا گفت. آنها متعجب و خوشحال شدند. آن روز آنها سخت کار کردند و پنج خط تمام کردند.

اما صبح ، ده خط تمام شد! هر روز آنها کارهای زیادی انجام می دادند. هر شب شخص دیگری به همان اندازه کار می کرد. در یک هفته ، کل زمینه به پایان رسید. آرتور گفت: "فردا من محصولات را می فروشم و به ارباب پرداخت می کنم." اما آن روز صبح ، محصولات رفته بودند. کیسه ای در وسط مزرعه بود. حاوی پول بود.

"ماریا ، ببینیم چه کسی به ما کمک کرده است تا کار کنیم." از سوراخ دیوار ، منظره خنده داری را دیدند. گربه ها در مزرعه می رقصیدند و ذرت می خوردند! حالا آرتور می دانست چه اتفاقی افتاده است. گربه ها شب کار کرده بودند! بعد از آن ، آرتور با گربه های خود بسیار خوب بود و مقدار زیادی ذرت به آنها غذا داد.